

بررسی بینامتنی حکایات مشترک تذکره‌الاولیا و منطق‌الطیر عطار نیشابوری

سیده مریم روضاتیان

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

فاطمه‌السادات مدنی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

(از ص ۹۵ تا ۱۱۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۹/۲۸، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۶/۲۵

چکیده

عطار نیشابوری، شاعر و مؤلفی است که با قرار گرفتن در دوره‌ای بین عصر سنایی و روزگار مولوی، حلقه اتصال آغاز و اوج مسیر عارفانه شعر فارسی شده است. در آثار عطار با توجه به آشنایی او به داستان‌پردازی و استفاده از حکایات گوناگون، مشابهت‌های مضمونی با یکدیگر دیده می‌شود. در این پژوهش حکایات مشترک تذکره‌الاولیا و مثنوی منطق‌الطیر بررسی و برای دریافت نحوه ارتباط و مناسبات آنها با یکدیگر، از مباحث بینامتنی و به‌ویژه نظریه ژرار ژنت استفاده می‌شود. در این نظریه روابط بین متون بررسی شده است؛ چنان‌که براساس دسته‌بندی‌های ارائه‌شده در آن، می‌توان روابط میان‌متون را بررسی و تحلیل کرد. نکته مهم آن است که با توجه به ویژگی‌های منحصربه‌فرد متون ادبی زبان فارسی، می‌توان از دسته‌بندی‌های پیشین فراتر رفت و برای گسترش آنها اقدام کرد. این‌گونه بررسی‌ها ارتباط بین آثار عطار و روش او را در نحوه به‌کارگیری حکایات در دو کتاب مذکور روشن می‌کند. همچنین آثار عطار با قرار گرفتن در جایگاه نمونه‌های ادبی سبب ایجاد دسته‌بندی‌های تازه در حوزه بینامتنیت می‌شوند.

واژه‌های کلیدی: بررسی بینامتنی، ژرار ژنت، عطار، تذکره‌الاولیا، منطق‌الطیر.

۱. مقدمه

آثار ادبی با قرارگرفتن در گونه‌های ادبی ویژه، همواره از دیدگاه‌های گوناگون بررسی شده‌اند؛ چنان‌که استفاده از رویکردهای نقد ادبی معاصر برای مطالعه آثار ادبی سبب روشن شدن نکات و وجوه تازه‌ای درباره این آثار شده است. از آنجاکه آثار عرفانی زبان فارسی طی تاریخ، یکی پس از دیگری پدید آمده‌اند، وجود مضامین مشترک در میان آنها دور از انتظار نیست؛ چنان‌که آثار پسین اگرچه نتوانسته‌اند از تأثیر آثار پیشین برکنار بمانند، خود نیز بر آثار بعدی اثر گذاشته‌اند؛ از این‌رو، گاه برقراری مناسبات بین آنها سبب تکمیل یا رفع ابهام از بخشی از آن آثار می‌شود. حال اگر چند اثر از قلم و نظرگاه مؤلفی مشترک سرچشمه گرفته باشند، بررسی این مناسبات بینامتنی در میان آنها، ارتباط بین متون را روشن‌تر نشان می‌دهد. عطار نیشابوری از جمله شاعرانی است که آثار بسیاری را به وی نسبت داده‌اند، اما در این میان، آثاری که براساس تحقیق پژوهشگران معاصر از آن عطار هستند، عبارت‌اند از: *تذکرة الاولیا، منطق الطیر، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه، اسرارنامه، دیوان قصاید و غزلیات و مختارنامه*. نکته قابل توجه درباره آثار عطار نیز علاقه وافر وی به داستان‌پردازی و به‌کارگیری حکایات متعدد است؛ از این‌رو، بی‌تردید می‌توان در میان آثار وی مضامین مشترک زیادی را یافت.

در این پژوهش حکایات مشترک بخش نخست *تذکرة الاولیا* و مثنوی *منطق الطیر* عطار با توجه به مباحث بینامتنی بررسی شده است. پرسش‌های مطرح در این پژوهش عبارت است از اینکه چه تعداد حکایت مشترک در میان *تذکرة الاولیا* و *منطق الطیر* وجود دارد؟ چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان حکایات مشترک *تذکرة الاولیا* و *منطق الطیر* وجود دارد؟ حکایات مشترک در دو کتاب مذکور، بیشتر با کدام یک از اقسام بینامتنیت قابل تحلیل است؟ آیا با توجه به ویژگی‌های مناسبات بینامتنی در دو اثر مذکور، می‌توان تقسیم‌بندی تازه‌ای برای بینامتنیت ارائه داد؟

این مقاله بخشی از پژوهشی گسترده درباره آثار عطار است. درباره مناسبات بینامتنی سایر آثار عطار هم مقالاتی را نویسندگان در دست تدوین دارند. در این پژوهش از روش مقایسه‌ای-تطبیقی استفاده می‌شود و حکایات مشترک براساس دسته‌بندی‌های تازه‌ای از بینامتنیت که با توجه به ویژگی‌های حکایات شکل گرفته‌اند، تحلیل می‌شود. با توجه به محدودیت حجم مقاله برای هر یک از دسته‌بندی‌ها تنها به ارائه تحلیل

کامل از یک نمونه حکایت بسنده می‌شود و در نتیجه‌گیری خلاصه‌ای از بررسی بینامتنی همه حکایات مشترک با ذکر نام حکایات و مناسبت میان آنها ارائه می‌شود. درباره پیشینه این پژوهش می‌توان به مقاله «ترامنتیت مطالعه روابط یک متن با دیگرمتن‌ها» (نامورمطلق، ۱۳۸۶) و نیز کتاب درآمدی بر بینامتنیت نظریه‌ها و کاربردها اثر بهمن نامورمطلق اشاره کرد که در مقاله مورد اشاره صرفاً نظریه ژنت معرفی شده و نمونه ادبی یا هنری بررسی نشده است. در کتاب مذکور نیز بخش نخست، اختصاص به تاریخچه مباحث بینامتنی دارد و در بخش دوم، نمونه‌های ادبی و هنری را آورده، اما درباره موضوع پژوهش حاضر مطالعه جدی صورت نگرفته است.

۲. عطار نیشابوری

فریدالدین محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری در حدود سال ۵۴۰ هجری قمری در کدکن نیشابور چشم به جهان گشود. براساس سخن خود او در دیباچه تذکرة الاولیاء، وی از کودکی به عارفان و اندیشه‌های آنان گرایش داشته و علاقه وی به سخنانی جز سخن عارفان نبوده است. محتوای آثار عطار نشان از آگاهی وی به علوم و فنون ادبی، علوم دینی و مبادی طب دارد؛ پس روشن است که از دوران کودکی به تحصیل و کسب علم اشتغال داشته و سرانجام، آمیزه‌ای از این علم و آگاهی و اندیشه‌های صوفیانه و خانقاهی سبب شکل‌گیری آثار عارفانه منظوم و تنها اثر منثور وی شده است (ر.ک: فروزانفر، ۱۳۵۴: ۱-۷۵). «عطار نیشابوری یکی از صوفیانی است که در کتب خویش به آوردن قصه و حکایت اهتمامی خاص داشته است. هر موضوع اخلاقی یا عرفانی را که می‌خواست است بیان کند به نوعی آن را با حکایت می‌آمیخته تا بهتر در ذهن شنونده بنشیند؛ از این جهت شناخت عوامل تشکیل‌دهنده داستان‌های او مهم است» (اشرفزاده، ۱۳۷۳: ۳۱).

۳. بینامتنیت

یکی از رویکردهای مهم در نقد ادبی معاصر، رویکرد بینامتنیت است که خود پیشینه‌ای طولانی دارد و برخلاف آنچه تصور می‌شود، پدیده تازه‌ای به‌شمار نمی‌رود، بلکه مسیر تاریخی بلندی را طی کرده و در پیمودن این مسیر با تأثیرپذیری از نظریه‌های مختلف پرورش یافته است. شخصیت‌ها و جریان‌های فکری تأثیرگذاری که در شکل‌گیری بینامتنیت نقش داشته‌اند، «پیشابینامتنیت» را تشکیل می‌دهند. در پیشابینامتنیت نظریات و افکار ارائه‌شده، منظم و به‌هم‌پیوسته نیست. بینامتنیت در مسیر شکل‌گیری

خود از افکار گوناگون عبور کرده است؛ از این رو، اگرچه ژولیا کریستوا (*Julia Kristeva*) پایه‌گذار بینامتنیت دانسته می‌شود، درحقیقت بینامتنیت حاصل تلاش نظریه‌پردازان متعددی بوده است و تنها دستاورد یک فرد نیست. در میان شخصیت‌ها و جریان‌های پیشابینامتنی، باختین (*Bakhtine*) به‌عنوان مهم‌ترین شخصیت شناخته می‌شود، اما جریان‌های دیگری همچون نقد سنتی و نقد منابع، نشانه‌شناسی، فرمالیسم روسی، مضمون‌شناسی، دانش‌ها و هنرهای تطبیقی نیز در شکل‌گیری و تداوم بینامتنیت نقش داشته‌اند. «باختین ادبیات را بازتاب مستقیم مسائل اجتماعی نمی‌دانست، بلکه مثل فرمالیست‌ها برای ساخت‌های ادبی و زبان اهمیت قائل بود. به نظر او ادبیات و مخصوصاً رمان می‌تواند چند معنا و مفهوم داشته باشد و به اصطلاح چندصدایی باشد» (شمیسا، ۱۳۹۱: ۱۸۳). باختین بر این اساس منطق مکالمه را بنیان نهاد که ساحتی بینامتنی دارد؛ چنان‌که به اعتقاد او هر متن با متون پیشین که موضوع مشترکی با هم دارند، گفت‌وگو می‌کند.

بینامتنیت و ارجاعات بینامتنی را در زبان فارسی هم می‌توان یافت. اگر به‌دقت نگاه کنیم، اندیشه ارجاعات بینامتنی را در همه‌جا و از جمله در مطالعات نقد ادبی و زبانی خودمان با نام‌ها و مفهوم‌های متفاوت می‌بینیم؛ تلمیح، انتحال، شأن نزول، اسباب نزول، مقام، مقال، شیوه روایت تودرتو یا متن در متن شرقی و ایرانی، نقش احادیث، اخبار، روایات، نصرانیات و اسرائیلیات در تفسیر قرآن و غیره (ساسانی، ۱۳۸۳: ۱۷۳).

بینامتنیت به دو نسل از نظریه‌پردازان تقسیم می‌شود که تفاوت‌های بنیادین با یکدیگر دارند. بینامتنیت نخستین را بارت و کریستوا مطرح می‌کنند که رابطه تأثیر و تأثر را انکار می‌کند. پژوهشگران نسل دوم بینامتنیت، بی‌توجه به روابط تأثیر و تأثری نیستند و در تحلیل‌های خویش نقد منابع را انکار و نفی نمی‌کنند. «ژنی و ریفاتر با صراحت از تأثیرات بینامتنی سخن می‌گویند و به نقد منابع نیز می‌پردازند. این موضوع در مفهوم ترامتنیت موردنظر ژار ژنت به اوج خود می‌رسد» (نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۳۵).

در نظریه ترامتنیت ژرار ژنت، روابط بین متون در دسته‌بندی‌های پنج‌گانه قرار می‌گیرد که عبارت است از: بینامتنیت، پیرامتنیت، فرامتنیت، سرمتنیت و بیش‌متنیت. در دسته بینامتنیت، متن در متنی دیگر به‌کار می‌رود. از دیدگاه ژنت «هرگاه متنی از دیدگاه معناشناسیک دنباله متنی دیگر دانسته شود، با نکته بینامتنی روبه‌رویم» (احمدی، ۱۳۷۰: ۳۲۰). ژنت اثر مستقلی را به این دسته اختصاص نداده است، اما از آنچه در

آثار خویش و کتاب *الواح بازنوشتنی* نوشته است، این گونه برداشت می‌شود که از نظر وی میان بینامتنیت کریستوا و او تفاوت وجود دارد و آن را شیوه‌ای محدود، به‌وسیله رابطه هم‌حضوری بین دو یا چند متن تعریف می‌کند؛ بنابراین، بینامتنیت رابطه بین متون براساس هم‌حضور است. «هرگاه بخشی از یک متن (متن ۱) در متن دیگری (متن ۲) حضور داشته باشد، رابطه میان این دو، رابطه بینامتنی محسوب می‌شود» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۸۷). در ترامنتیت ژنت بینامتنیت به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱. بینامتنیت صریح و اعلام‌شده: این بینامتنیت از حضور آشکار یک متن در متنی دیگر سخن می‌گوید. در این نوع بینامتنیت مؤلف متن دوم به دنبال پنهان کردن متن اول نیست؛ به همین علت، حضور متن دوم در آن به‌نوعی دیده می‌شود. ژنت نقل‌قول را گونه ای بینامتنی می‌داند که البته نقل‌قول خود به دو دسته بزرگ، یعنی نقل‌قول با ارجاع و نقل‌قول بدون ارجاع قابل تقسیم است.

۲. بینامتنیت غیرصریح و پنهان‌شده: در این نوع بینامتنیت، مؤلف متن دوم می‌کوشد تا مرجع بینامتن خود را پنهان کند. این کار به دلیل ضرورت‌های ادبی نیست، بلکه دارای دلایل فراادبی است. سرقت ادبی - هنری یکی از انواع این دسته از بینامتنیت به‌شمار می‌رود.

۳. بینامتنیت ضمنی: در این نوع بینامتنیت مؤلف متن دوم، قصد پنهان کردن بینامتن را ندارد؛ به همین دلیل با به‌کاربردن نشانه‌هایی به مخاطب اعلام می‌کند که بینامتن و مرجع متن او چیست، اما باید توجه داشت که این کار به‌صورت آشکار و صریح صورت نمی‌گیرد، بلکه به اشاره‌هایی ضمنی اکتفا می‌شود. کنایات، اشارات، تلمیحات و... از مهم‌ترین اشکال این نوع بینامتنیت هستند (ر.ک. همان: ۸۷-۸۹).

متون عرفانی یکی از مهم‌ترین عرصه‌ها برای بررسی روابط بینامتنی هستند. «ارتباط بینامتنی در متون عرفانی همچون پیوستگی حلقه‌های یک زنجیر است و هر متن با متن یا متون پیشین و پسین پیوند تنگاتنگ دارد. این پیوند از ترجمه، شرح و تفسیر فراتر می‌رود و گاه بی آنکه متنی آشکارا ترجمه یا شرح متون دیگر باشد، بینامتنیت همچنان در آن مشهود است» (روضاتیان، ۱۳۹۰: ۹۰). تذکرة‌الاولیا و منطق‌الطیر از جمله آثار عرفانی هستند که از این قاعده برکنار نیستند. باتوجه‌به اینکه عطار در مثنوی‌ها به دنبال پنهان کردن مرجع متن خود به دلایل فراادبی، مانند سرقت ادبی نیست، نمی‌توان بینامتنیت غیرصریح را برای آنها صادق دانست. از سوی دیگر، باتوجه‌به اینکه

اشارات، کنایات و تلمیحات روشنی در *منطق الطیر* وجود ندارد که ذهن را به مرجع حکایات که همان *تذکرة الاولیا* است، انتقال دهد و تا زمانی که مخاطب از متن نخست آگاه نباشد، مناسبت بینامتنی بین آنها را در نمی‌یابد، باید گفت که مناسبت بینامتنیت ضمنی را نیز نمی‌توان در میان حکایات مشترک *تذکرة الاولیا* و *منطق الطیر* برقرار دانست، اما در بینامتنیت صریح آنچه اهمیت اساسی دارد، هم‌حضور است و همان‌طور که ذکر شد، منظور از هم‌حضور، حضور متن اول در متن دوم است. نکته مهم در این هم‌حضور آن است که متن دوم نسبت به متن نخست تفاوت‌هایی دارد. بر این اساس باید گفت حکایات نقل شده در آثار عطار با داشتن مؤلف واحد، از یک سو این هم‌حضور را به وضوح نشان می‌دهند و از سوی دیگر تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؛ پس روشن است که باید مناسبت بینامتنیت صریح را در میان حکایات مشترک *تذکرة الاولیا* و *منطق الطیر* برقرار دانست. نکته مهم آن است که براساس ارتباطی که بین حکایات وجود دارد، می‌توان دسته بینامتنیت صریح را گسترش داد و دسته‌بندی‌های تازه‌ای را برای آن در نظر گرفت؛ از این رو، در این پژوهش با توجه به اینکه در ارتباط متقابل *تذکرة الاولیا* و *منطق الطیر* رابطه اصلی مبتنی بر بینامتنیت صریح است، با توجه به فضای کلی این مناسبات تقسیم‌بندی‌های ابداعی و نو برای آن در نظر گرفته شده است که دستاورد همین پژوهش است. این تقسیم‌بندی‌ها بر افزایش یا کاهش ایجاد شده در لفظ یا مضمون حکایات و یا هر دوی آنها و نیز تلفیقی از شکل‌گیری این افزایش یا کاهش استوارند.

۳-۱. بینامتنیت صریح افزایشی

این دسته از مناسبات بینامتنی دربرگیرنده حکایاتی است که عطار آنها را در *منطق الطیر* نسبت به *تذکرة الاولیا* گسترش و افزایش داده است که این دسته خود دارای دو زیرمجموعه است:

۳-۱-۱. افزایش در لفظ و مضمون

این دسته شامل حکایاتی است که در آنها حکایت متن منظوم، از حکایت *تذکرة الاولیا* بیشتر شده که این افزایش هم در لفظ و هم در مضمون صورت گرفته است؛ چنان‌که از یک سو الفاظ بیشتری به کار رفته و از سوی دیگر، نکته یا نکات مهم و قابل تأملی به حکایت متن منظوم افزوده شده است؛ مانند حکایت «رابعه و درخواست حسن بصری»:

«نقل است که حسن روزی به صومعه او رفت و گفت: از آن علم‌ها که نه به تعلیم بوده باشد و نه به شنیده، بلکه بی‌واسطه خلق به دل تو فرود آمده است، مرا حرفی بگو.»

گفت: کلاوه‌ای چند ریسمان رشته بودم تا بفروشم و از آن قوتی سازم، به دو درم بفروختم و یکی در این دست گرفتم و یکی در آن دست و ترسیدم که اگر هر دو به یک دست گیرم، جفت شود و مرا از راه ببرد. فتوح امروز این بود» (عطار، ۱۳۹۱: ۶۷).

رفت شیخ بصره پیش رابعه	گفت ای در عشق صاحب واقعه
نکته ای کز هیچ کس نشنیده ای	برکسی نه خواندی نه دیده ای
آن تو را از خویشتن روشن شده است	آن بگو کز شوق جان من شده است
رابعه گفتش که ای شیخ زمان	چند پاره رشته بودم ریسمان
بردم و بفروختم خوش شد دلم	دو درست سیم آمد حاصلم
هر دو نگرفتم به یک دست آن زمان	این در این دستم گرفتم آن در آن
زان که ترسیدم که چون شد سیم جفت	راه زن گردد فرو نتوان گرفت

(عطار، ۱۳۸۹: ۱۶۶)

این حکایت در ضمن شرح احوال رابعه عدویّه در تذکرة/الاولیا بیان شده است و عطار این حکایت را در منطق/الطیر نیز آورده و به نظم کشیده است. این حکایت در ضمن حکایاتی آمده است که به تأیید و محسوس ساختن پاسخ دهد به مرغان کمک می‌کنند. در این بخش یکی از مرغان از جور نفس خویش می‌نالد و هدهد درباره نگوهرش نفس و غفلت انسان از آن سخن می‌گوید. همان‌گونه که می‌بینیم بین دو حکایت مشابهت در مضمون وجود دارد؛ چنان‌که در هر دو حکایت رابعه و حسن بصری شخصیت‌های اصلی هستند، حسن به نزد رابعه رفته و از او درخواست کرده است که علم یا نکته‌ای که ویژگی‌های خاصی دارد، برای او بیان کند. رابعه حکایت فروختن ریسمان‌های خود و پول حاصل از آنها را بیان کرده و نتیجه گرفته است که به علت ترس از گمراهی آن دو سکه حاصل شده را در دو دست خویش نهاده است، اما از آنجا که عطار دو حکایت را در دو کتاب متفاوت بیان کرده است، وجود تفاوت میان آنها مسلم است؛ از این‌رو، می‌توان تفاوت‌های میان دو حکایت را این‌گونه بر شمرد:

۱. در حکایت تذکرة/الاولیا عبارت «نقل است» ذکر شده است، اما در حکایت منطق-الطیر چنین عبارتی وجود ندارد. به‌نظر می‌رسد می‌توان گفت ایجاد این تفاوت به این دلیل است که در تذکرة/الاولیا که متنی منثور است، خواننده به هنگام مطالعه حکایت در روبه‌رو شدن با عبارت «نقل است» مستند بودن حکایت را درک می‌کند و گویا که عطار براساس اطلاعات مکتوب یا شفاهی پیش از خود این حکایت را نقل کرده است و این نکته سبب جلب اطمینان خواننده می‌شود، اما در حکایت منطق/الطیر که عطار

حکایت را پس از پاسخ هدهد و برای محسوس ساختن سخنان او آورده است، حذف عبارتی که نشان از منقول بودن حکایت است، سبب اثرگذاری بیشتر بر خواننده می‌شود و خواننده احساس می‌کند که سخن را از زبان عطار به عنوان راوی اصلی می‌شنود و بیشتر پذیرای پندهای هدهد و حکایات تأکیدکننده آنها می‌شود. از آنجاکه تذکرة الاولیا در بیان شرح احوال عارفان است، منقول بودن حکایت به آن جنبه‌ای مستندگونه می‌دهد، اما چون در منطق الطیر بیان حکایت به جهت ایجاد تأیید و تأکید بر سخنان هدهد و آگاه ساختن مخاطب از مسائل عرفانی است، حذف منقول بودن حکایت سبب تأثیرگذاری بیشتر حکایت می‌شود و آن را از سیطره راویان ناشناس خارج می‌کند؛ چنان‌که شنیدن حکایت به‌طور مستقیم از زبان عطار سبب می‌شود مخاطب ارتباط مناسب‌تری با مفهوم برقرار کند.

۲. در حکایت تذکرة الاولیا حسن بصری، رابعه را با صفت خاصی خطاب نکرده است. حال آنکه در حکایت منطق الطیر با صفت «صاحب واقعه در عشق» خطاب شده است.
۳. درخواست حسن بصری در حکایت تذکرة الاولیا با عنوان «علم‌ها» نامیده شده، درحالی‌که در حکایت منطق الطیر واژه «نکته» برای آن به‌کاررفته است.
۴. ویژگی‌هایی که حسن بصری برای علم درخواست شده از رابعه برمی‌شمارد، در حکایت تذکرة الاولیا سه ویژگی است: الف. از طریق تعلیم آموخته نشده است؛ ب. از راه شنیدن از دیگران پدید نیامده است؛ ج. بدون واسطه به دل رابعه فرود آمده است. حال آنکه در حکایت منطق الطیر چهار ویژگی بیان می‌شود: الف. شنیده‌نشدن از کسی؛ ب. نخواندن برای کسی؛ ج. از راه دیدن به‌دست‌نیاموردن آن و د. روشن‌شدن بدون واسطه و از قلب رابعه برای او. در حکایت تذکرة الاولیا علم درخواست شده از طرف حسن بصری دارای سه ویژگی بود و از طرف دیگر، با مطالعه چهار ویژگی مذکور در حکایت منطق الطیر به‌نظر می‌رسد بتوان جمله «نه به تعلیم بوده باشد» را که در حکایت تذکرة الاولیا آمده است، دارای دو وجه دانست: یکی آنکه منظور علمی است که رابعه آن را از معلمی نیاموخته باشد و دیگر آنکه با توجه به عبارت «برکس نه خوانده‌ای» که در مصراع دوم بیت دوم از حکایت منطق الطیر آمده است، می‌توان گفت منظور آن است که رابعه آن علم را به کسی تعلیم نداده باشد. با توجه به ارتباطی که بین دو حکایت وجود دارد، مطالعه آنها در کنار یکدیگر می‌تواند وجوه تازه‌ای را آشکار کند.

۵. در حکایت تذکرة/لاولیا حسن بصری از شوق سخن نمی‌گوید، اما در حکایت منطق/الطیر در بیت سوم، به این شوق اشاره می‌شود و دلیلی برای درخواست علم از سوی حسن بصری نیز به‌شمار می‌رود.
۶. مقدار ریسمان‌ها در حکایت تذکرة/لاولیا با ترکیب واژگانی «کلاوه‌ای چند ریسمان» بیان شده، اما در حکایت منطق/الطیر ترکیب واژگانی «چند پاره ریسمان» برای آن به‌کاررفته است.
۷. در حکایت تذکرة/لاولیا، از زبان رابعه سخنی مبنی بر احساس خوش‌داشتن پس از فروش ریسمان‌ها وجود ندارد، اما در حکایت منطق/الطیر جمله «خوش شد دل‌م» بیان‌کننده آن احساس از زبان رابعه است.
۸. در حکایت تذکرة/لاولیا بهای دریافت‌شده از سوی رابعه با ترکیب واژگانی «دو درم» بیان شده و علت فروش ریسمان‌ها نیز دست‌یافتن به قوت دانسته شده است، درحالی‌که در حکایت منطق/الطیر بهای مذکور با ترکیب واژگانی «دو درست سیم» بیان شده و دلیل فروش ریسمان‌ها را نیز نگفته است.
۹. در پایان حکایت تذکرة/لاولیا، جمله‌ای از زبان رابعه آورده شده است که آن اتفاق ذکرشده در حکایت را فتوح خویش دانسته است، اما در حکایت منطق/الطیر بیتی با این مفهوم دیده نمی‌شود؛ بنابراین، می‌توان گفت که به‌نظر می‌رسد عطار حکایت منطق/الطیر را نسبت به حکایت تذکرة/لاولیا افزایش داده است؛ چراکه از صاحب واقعه-بودن رابعه در عشق سخن می‌گوید و این باتوجه‌به جایگاه رابعه در بحث عشق و محبت میان عارف و خداوند برجسته است و این نکته‌ای است که در حکایت تذکرة/لاولیا آن را نمی‌بینیم. همچنین ویژگی‌های برشمرده شده برای علمی که حسن بصری درخواست کرده است، در حکایت منطق/الطیر چهار ویژگی است که جزئی‌تر از حکایت تذکرة/لاولیا هستند؛ از این رو می‌توان گفت این افزایش هم در مضمون و هم در لفظ روی داده است و این نکته سبب می‌شود که مناسبت دو حکایت در دسته بینامتنیت صریح از نوع افزایش در لفظ و مضمون جای گیرد.

۳-۱-۲. افزایش در لفظ

این دسته دربرگیرنده حکایاتی است که در بیان آنها در متن منظوم، نسبت به تذکرة/لاولیا تنها افزایش در لفظ صورت گرفته و نکته خاصی به مضمون اضافه نشده است؛ مانند حکایت «مالک دینار و سائل»:

«گفتند: چگونه‌ای؟ گفت: نعمت خدای عزّ و جلّ - می‌خورم و فرمان شیطان می‌برم»
(عطار، ۱۳۹۱: ۴۷).

مالک دینار را گفت آن عزیز	من ندانم حال خود چونی تو نیز
گفت بر خوان خدا نان می‌خورم	پس همه فرمان شیطان می‌برم
	(عطار، ۱۳۸۹: ۱۶۳)

این حکایت در ضمن شرح احوال مالک دینار در تذکرة الاولیا دیده می‌شود که عطار آن را در منطق الطیر، در قالب دو بیت بیان کرده است. این حکایت را در بخش حکایت‌های ذکر شده پس از جواب هدهد، مبنی بر لزوم گذشتن از جان و باک‌نداشتن از سختی‌های راه عشق، می‌توان یافت. دو حکایت دارای مضمون مشابه هستند؛ چنان‌که در هر دو، مالک دینار شخصیت اصلی است، کسی درباره‌ی حال وی پرسیده و او به استفاده از نعمت خداوند و فرمان‌بردن از شیطان اقرار کرده است، اما با توجه به اینکه عطار، این حکایت را در دو کتاب متفاوت آورده است، وجود تفاوت در شیوه بیان آنها مسلم است؛ از این رو، می‌توان تفاوت‌های این دو حکایت را چنین برشمرد:

۱. در حکایت تذکرة الاولیا مسندالیه حذف شده و مسند به صورت فعل سوم شخص جمع ذکر شده است، اما در حکایت منطق الطیر مسندالیه در قالب واژه «آن عزیز» ذکر شده و مسند آن نیز به صورت فعل سوم شخص مفرد بیان شده است.

۲. در حکایت منطق الطیر عبارت «من ندانم حال خود» که جمله‌ای خبری است، در ابتدای پرسش از مالک دینار اضافه شده است، حال آنکه در حکایت تذکرة الاولیا این پرسش فقط در قالب عبارت «چگونه‌ای؟» بیان می‌شود.

۳. در حکایت تذکرة الاولیا ترکیب واژگانی «نعمت خدای عزّ و جلّ» به کاررفته است، در حالی که در حکایت منطق الطیر کاربرد ترکیب «خوان خدا و فعل نان خوردن» علاوه بر اینکه متضمن جزئیات بیشتر و دارای شیوه بیان متفاوتی است، می‌توان آن را در گستره مفهوم واژه «نعمت» در تذکرة الاولیا دانست؛ از این رو می‌توان گفت عطار در بیان این جمله در حکایت تذکرة الاولیا به صورت کلی‌تری عمل کرده است، حال آنکه در بیت منطق الطیر جزئیات بیشتری را بیان می‌کند.

۴. در حکایت منطق الطیر واژه «همه» به کاررفته است، حال آنکه در حکایت تذکرة الاولیا این واژه وجود ندارد. این کاربرد سبب می‌شود خواننده تأکید بیشتری احساس کند. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد عطار تغییراتی را در شیوه بیان خویش ایجاد کرده که متناسب با ساختار و اهداف دو کتاب است. با توجه به اینکه مضمون دو حکایت

در دو کتاب مذکور یکسان است و مناسبت بینامتنیت صریح نیز استوار بر هم‌حضور دو متن بدون پنهان کردن مرجع متن است، می‌توان گفت که بین دو حکایت مناسبت بینامتنیت صریح وجود دارد؛ چراکه عطار حکایت تذکرة/لاولیا را با شیوه‌ای متفاوت و متناسب با ساختار متن منظوم و کتاب منطق‌الطیر آورده است. با توجه به اینکه در مقایسه دو متن، افزایش محسوس در کاربرد واژگان در حکایت منطق‌الطیر نسبت به حکایت تذکرة/لاولیا دیده می‌شود؛ چنان‌که نام مالک دینار ذکر شده است، واژگان «خوان خدا» و «نان» به جای واژه «نعمت» به کار رفته‌اند، کاربرد واژه «همه» مفهوم فرمان بردن از شیطان را مؤکدتر کرده است، مخاطب مالک دینار با عنوان «آن عزیز» معرفی شده و درباره احوال خود سخن گفته و سپس حال مالک دینار را پرسیده است، باید گفت این رابطه بینامتنی از نوع بینامتنیت صریح با افزایش در لفظ است.

۲-۳. بینامتنیت صریح کاهشی

این دسته از مناسبات بینامتنی دربرگیرنده حکایاتی است که در منطق‌الطیر نسبت به تذکرة/لاولیا کاهش یافته‌اند که این کاهش از جهت لفظ یا مضمون و یا هر دو است.

۱-۲-۳. کاهش در لفظ و مضمون

این دسته شامل حکایاتی است که در متن منظوم نسبت به تذکرة/لاولیا از نظر لفظ و مضمون کاهش یافته‌اند؛ چنان‌که برای حکایات الفاظ کمتری به کار برده شده و نیز نکته یا نکاتی مهم که در متن تذکرة/لاولیا دیده می‌شود، در حکایت متن منظوم ذکر نشده است؛ مانند «حکایت صالح مری و رابعه»:

«صالح مری -رحمة الله علیه- بسی گفتی که هر که دری کوید، عاقبت باز شود. رابعه
یک بار حاضر بود گفت: تا کی گویی که باز بخواهد گشاد. کی بسته است، تا باز گشاید؟
صالح گفت: عجب! مردی جاهل و زنی ضعیفه دانا» (عطار، ۱۳۹۱: ۶۹).

بی خودی می‌گفت در پیش خدا که ای خدا آخر دری بر من گشا
رابعه آنجا مگر بنشسته بود گفت ای غافل کی این در بسته بود
(عطار، ۱۳۸۹: ۲۲۰)

این حکایت در ضمن شرح احوال رابعه در تذکرة/لاولیا آمده است. عطار این حکایت را در منطق‌الطیر در قالب دو بیت به نظم کشیده است. این حکایت پس از توضیحات مربوط به وادی طلب آمده، آن را توضیح داده و محسوس کرده است. روشن است که دو حکایت دارای مضمون یکسان هستند؛ چنان‌که در هر دو، رابعه شخصیت اصلی است.

فردی که در دو حکایت با عنوان‌های متفاوت معرفی می‌شود، سخنی می‌گوید و رابعه آن را می‌شنود و پاسخی عارفانه و هوشیارکننده به وی می‌دهد. از آنجاکه دو حکایت در دو کتاب متفاوت بیان شده است، وجود تفاوت در شیوه بیان آنها مسلم است؛ از این‌رو، می‌توان تفاوت‌های میان دو حکایت را این‌گونه بر شمرد:

۱. در حکایت تذکرة الاولیا نام شخصی که این حکایت با او مرتبط است، صالح مرّی است که در جایگاه مسندالیه جمله نخست قرار دارد، حال آنکه در حکایت منطق الطیر با صفت «بی‌خود» از او یاد شده که مسندالیهی نکره است.

۲. در حکایت تذکرة الاولیا سخن صالح مرّی به صورت جمله‌ای خبری با مسندالیهی مبهم و دارای عمومیت مطرح می‌شود، اما در حکایت منطق الطیر به صورت جمله‌ای انشایی که خداوند را خطاب می‌کند، بیان شده و از عمومیت حکم کاسته و آن را به خود محدود ساخته است و از واژه «در» نیز دری الهی را اراده می‌کند، اما از جمله تذکرة الاولیا درهایی غیر از درگاه الهی را نیز می‌توان دریافت کرد.

۳. در حکایت تذکرة الاولیا ذکر فعل «گفتی»، واژه «بسی» و جمله «رابعه یک بار حاضر بود»، نشانگر تکرار ذکر این سخن از سوی صالح مرّی است؛ آن‌گونه که همیشه آن را بیان می‌کرده است و رابعه یک بار آن را می‌شنود، اما در حکایت منطق الطیر اگرچه فعل «می‌گفت» استمرار و تکرار را انتقال می‌دهد، مصراع «رابعه آنجا مگر بنشسته بود»، محدودیت زمانی برای این تکرار ایجاد می‌کند و گویی این سخن را در مکان و زمان خاصی بر زبان می‌راند که رابعه هم شنیده است، نه اینکه هر روز می‌گفته و رابعه یک بار به صورت اتفاقی آن را شنیده است.

۴. در حکایت تذکرة الاولیا رابعه در پاسخ خویش خطاب خاصی برای صالح به-کار نمی‌برد، اما در حکایت منطق الطیر او با واژه «غافل» خطاب می‌شود.

۵. در پایان حکایت تذکرة الاولیا صالح مرّی در واکنش به سخن رابعه تعجب خویش را از دانایی رابعه با یک جمله آشکار می‌کند، حال آنکه در حکایت منطق الطیر بیتی مبنی بر واکنش صالح یا آن فرد بی‌خودشده دیده نمی‌شود. می‌توان گفت عطار در بیان حکایت به صورت منظوم در منطق الطیر کاهشی انجام داده است و از گستردگی حکایت تذکرة الاولیا کاسته است. اگر بپذیریم که عطار طی سرودن آثار خویش، اندک‌اندک تذکرة الاولیا و تدوین آن را تکمیل کرده است، می‌توان گفت در هنگام سرودن این حکایت در منطق الطیر از نام صالح مرّی آگاه نبوده است، اما در هنگام گردآوری

تذکره/اولیا در سرگذشت رابعه به نام او دست یافته و این تغییر را اعمال کرده است، لیکن اگر بپذیریم که تذکره/اولیا ابتدا تألیف شده و عطار پس از آن به سرودن منظومه‌های خویش پرداخته است، می‌توان گفت که ایجاد این تغییرات و ذکر نکردن نام صالح برای ایجاد تفاوت و تنوع در شیوه بیان حکایت بوده است. در هر دو صورت اعمال تغییرات در بیان حکایت و تفاوت آنها با یکدیگر سبب می‌شود که دو حکایت در دسته بینامتنیت صریح کاهشی جای گیرند که از نوع کاهش در لفظ و مضمون است.

۳-۳. بینامتنیت صریح تلفیقی

این دسته از مناسبات بینامتنی دربرگیرنده حکایاتی است که در منطق الطیر نسبت به تذکره/اولیا از نظر لفظ و مضمون در بخش‌هایی کاهش و در بخش‌هایی دیگر افزایش داشته‌اند؛ مانند حکایت «حسین بن منصور حلاج بر سر دار»:

«پس دستش جدا کردند، خنده‌ای بزد. گفتند: خنده چیست؟ گفت: دست از آدمی بسته جدا کردن آسان است. مرد آن است که دست صفات که کلاه همت از تارک عرش درمی‌کشد، قطع کند. پس پای‌هایش ببریدند. تبسمی کرد و گفت: بدین پای سفر خاک می‌کردم. قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم کند؛ اگر توانید، آن قدم ببرید. پس دو دست بریده خون‌آلود بر روی در مالید و روی و ساعد را خون‌آلود کرد. گفتند: چرا کردی؟ گفت: خون بسیار از من رفت. دانم که رویم زرد شده باشد. شما پندارید که زردی روی من از ترس است. خون در روی مالیدم تا در چشم شما سرخ روی باشم که گلگونه مردان خون ایشان است...» (عطار، ۱۳۹۱: ۵۱۷).

چون شد آن حلاج بر دار آن زمان	جز اناالحق می نرفتش بر زلفان
چون زلفان او همی نشناختند	چار دست و پای او انداختند
زرد شد چون خون بریخت از وی بسی	سرخ کی ماند در این حالت کسی
زود درمالید آن خورشید راه	دست بریده به روی همچو ماه
گفت چون گلگونه مرد است خون	روی خود گلگونه‌تر کردم کنون
تا نباشم زرد در چشم کسی	سرخ رویی باشدم اینجا بسی
هرکه را من زرد آیم در نظر	ظن برد کاینجا بترسیدم مگر
چون مرا از ترس یک سر موی نیست	جز چنین گلگونه اینجا روی نیست
مرد خونی چون نهد سر سوی دار	شیرمردیش آن زمان آید به کار
چون جهانم حلقه میمی بود	کی چنین جایی مرا بیمی بود
هرکه را با اژدهای هفت سر	در تموز افتاد دایم خواب و خور
زین چنین بازیش بسیار اوفتد	کمترین چیزیش سر دار افتد

(عطار، ۱۳۸۹: ۱۷۳)

این حکایت در ضمن شرح احوال حسین بن منصور حلاج در تذکره‌الاولیا آمده است. نکته قابل توجه آن است که این حکایت در میانه داستان اصلی‌ای قرار دارد که عطار آن را از زمان به زندان رفتن حلاج آغاز و در میان آن انواع حکایات مرتبط را بیان می‌کند و آن را تا پایان سربریدن او ادامه می‌دهد. از آنجاکه هدف مقایسه حکایات مشترک در دو کتاب است، تنها به قسمت‌های مرتبط با حکایت ذکر شده در منطق‌الطیر می‌پردازیم. عطار این حکایت را به صورت خلاصه در منطق‌الطیر به نظم کشیده و آن را در ضمن حکایاتی پس از گفت‌وگوی هدهد با یکی از مرغان آورده است؛ چنان که یکی از مرغان درباره عشق به ظاهر صحبت می‌کند و با اعلام اینکه دل بسته دل‌بندی شده است که بدون او نمی‌تواند زنده باشد، از هدهد چاره می‌طلبد، هدهد در پاسخ به او عشق به صورت را از عشق حقیقی جدا می‌کند و آن را از روی معرفت نمی‌داند و به او توصیه می‌کند که دوستداری معشوق حقیقی را درپیش گیرد. روشن است که دو حکایت مضمون مشابه دارند؛ چنان که در هر دو، حلاج شخصیت اصلی است که او را بر دار کرده و دست‌ها و پاهایش را بریده‌اند. حلاج دست‌های خون‌آلود را بر صورت خویش می‌مالد تا زردرویی او به ترس تعبیر نشود، اما با توجه به بیان آن در دو کتاب متفاوت، وجود تفاوت بین شیوه بیان آنها محقق است و بنابراین، می‌توان تفاوت‌های این دو حکایت را چنین بر شمرد:

۱. عطار در حکایت تذکره‌الاولیا، این بخش را به صورت حکایتی مستقل نمی‌آورد، بلکه در ابتدا، از زمان آغاز حبس حلاج سخن می‌گوید و آن را تا پایان بردار کردن وی ادامه می‌دهد، حال آنکه در حکایت منطق‌الطیر به صورت مختصر به علت بردار کردن حلاج و بریدن دست و پای او اشاره می‌شود و این موارد مقدمه‌ای برای بیان بخش اصلی حکایت هستند که در مقایسه با حکایت تذکره‌الاولیا بسیار مختصر است؛ چنان که گویی عطار در ذکر حکایت در منطق‌الطیر نسبت به حکایت تذکره‌الاولیا به تقلیلی دست یازیده و بخش مورد نظر خویش را به اقتضای هدف خود در منطق‌الطیر، از حکایت تذکره‌الاولیا برگرفته و به شیوه تازه‌ای به نظم کشیده است.
۲. در حکایت تذکره‌الاولیا برای دریافتن علت بردار شدن حلاج باید به حکایات قبل مراجعه کرد، اما در بیت اول و دوم حکایت منطق‌الطیر دلیل آن به صورت کاملاً مختصر و موجز بیان شده است.

۳. در حکایت تذکرة/لاولیا پس از هر بار بریدن اعضای بدن حلاج، عطار از زبان او سخن عارفانه وی و حالت و رفتار او را بیان می‌کند، اما این نکته در حکایت منطق/الطیر وجود ندارد، به جز رفتار او پس از بریده شدن پاهایش که دو دست بریده‌اش را به صورت خویش کشید.

۴. در حکایت تذکرة/لاولیا، عطار از حلاج با عنوان خاصی نام نبرده و صفت ویژه‌ای نیز برای چهره او ذکر نکرده است، اما در حکایت منطق/الطیر، عطار در بیت چهارم ترکیب واژگانی «خورشید راه» را به جای نام حلاج به کار گرفته و از سوی دیگر چهره او را نیز به ماه تشبیه کرده است.

۵. در حکایت تذکرة/لاولیا پس از اینکه حلاج صورت خویش را با خون آغشته می‌کند، از او درباره دلیل آن رفتار می‌پرسند؛ فعل «گفتند» و سؤال پس از آن، نشان‌دهنده آن پرسش است، اگرچه مسندالیه آن محذوف است و با توجه به کاربرد فعل به صورت جمع شاید بتوان گفت پرسش‌کنندگان اطرافیان او بوده‌اند یا اینکه یک نفر از میان جمع از او پرسیده و عطار با به کار بردن فعل جمع به همه آنها اشاره کرده است؛ البته باید گفت که مشخص شدن مسندالیه از اهمیت چندانی برخوردار نیست و تأثیری در دریافت مفهوم اصلی حکایت ندارد. در حکایت منطق/الطیر به این نکته که شخص یا اشخاصی از حلاج، علت کار وی را پرسیده‌اند، اشاره‌ای نشده است و در بیت پنجم بلافاصله پس از بیان رفتار حلاج، ذکر فعل «گفت» نشان می‌دهد که گویا حلاج پس از انجام آن رفتار خود به اراده و خواست خویش درباره آن توضیح داده است تا از سوءتعبیرات احتمالی جلوگیری کند.

۶. در حکایت تذکرة/لاولیا، پاسخ حلاج مانند قضیه‌ای منطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا مخاطب را پله پله بالا می‌برد و به نتیجه‌گیری می‌رساند؛ چنان‌که مخاطب با عبور از مقدمه‌ها، نتیجه حکایت را بهتر درک می‌کند.

۷. عطار در حکایت تذکرة/لاولیا به خون آلوده کردن چهره و ساعد از سوی حلاج اشاره می‌کند و پس از بیان علت خون‌آلود کردن چهره، به ساعد وی هم می‌پردازد. گروهی نیز درباره این رفتار از وی سوال می‌کنند، حال آنکه در حکایت منطق/الطیر تنها به خون‌آلود کردن چهره اشاره شده و حکایت نیز با بیان علت آن پایان یافته است. با دقت در تفاوت‌های مذکور روشن می‌شود که در میان دو حکایت رابطه بینامتنیت صریح برقرار است؛ چنان‌که عطار حکایت را از تذکرة/لاولیا برگرفته است و با اعمال

تغییرات هدفمند به بیان تازه‌ای از حکایت، در *منطق‌الطیر* دست یافته است. با دقت در دو حکایت آشکار می‌شود که عطار به تقلیل حکایت در *منطق‌الطیر* اقدام کرده و آن قسمت از حکایت را که هدف او بوده است، برگرفته و بقیه قسمت‌ها را حذف کرده است. می‌توان گفت که یکی از موارد بسیار محسوس برای تقلیل مذکور آن است که عطار در ضمن حکایات متعددی به علت بردار شدن حلاج و بریده‌شدن دست و پای او اشاره کرده است و این بریده‌شدن را دربارهٔ دیگر اعضای بدن او مانند بینی هم بیان می‌کند، اما در حکایت *منطق‌الطیر* دلیل اصلی بردارشدن و بریده‌شدن اعضای بدن حلاج را در قالب دو بیت نخست و به طریق ایجاز بیان کرده است. همچنین از میان بخش‌های مفصل حکایت *تذکره‌الاولیا*، تنها به قسمت به خون آغشته‌کردن صورت حلاج به وسیلهٔ خود او می‌پردازد؛ چنان‌که گویی مطابق با هدف خویش در کتاب *منطق‌الطیر* و جایگاهی که برای حکایت در نظر گرفته است، تنها به آن قسمت نیازمند بوده است؛ از این‌رو، آن را برگرفته و به طریق ایجاد تنوع برای اعمال تغییرات مذکور اقدام کرده است؛ تغییراتی که سبب تفاوت بسیار در حجم حکایت شده است و آگاهانه بودن اعمال این تغییرات را نشان می‌دهد؛ بنابراین، از آنجاکه عطار به تقلیل محسوس اقدام و تغییرات بررسی‌شده را به آن اضافه کرده است، باید گفت این مناسبت از نوع بینامتنیت صریح است که با شکل‌گیری تقلیل و گسترش مذکور باید آن را از نوع تلفیقی دانست.

۴. نتیجه

نتایجی که از پژوهش حاضر حاصل می‌شود این است که در میان بخش اصلی *تذکره‌الاولیا* و *منطق‌الطیر* شانزده حکایت مشترک وجود دارد که از میان آنها شش حکایت که عبارت‌اند از: «رابعه و درخواست حسن بصری»، «عبدالله بن مبارک و کافر»، «مرد خونی و حبیب اعجمی»، «رابعه و گفت‌وگوی او با خداوند»، «ابراهیم ادهم و درویشی که از درویشی می‌نالید» و «نوری و پرسش از او» در دستهٔ بینامتنیت صریح افزایشی با افزایش در لفظ و مضمون؛ سه حکایت که عبارت‌اند از: حکایت «مالک دینار و سائل»، «پرسش سائل از جنید» و «بایزید و نکیر و منکر» در دستهٔ بینامتنیت صریح افزایشی با افزایش در لفظ؛ چهار حکایت که عبارت‌اند از: حکایت «رابعه و زیارت کعبه»، «صالح مرّی و رابعه»، «عمرو بن عثمان مکی و گنج‌نامه» و «احمد حنبل و بشر حافی» در دستهٔ بینامتنیت صریح کاهشی با کاهش در لفظ و مضمون و سه حکایت شامل

«بایزید و گفت‌وگو با خداوند در شب»، «اویس قرنی و عمر» و «حسین بن منصور حلاج بر سر دار» در دسته بینامتنیت صریح تلفیقی قرار می‌گیرند.

از آنجاکه بحث سرقت ادبی درباره عطار و آثار خویش منتفی است و نیز اشارات و کنایات صریحی در *منطق‌الطیر* برای ارجاع به متن اول که همان *تذکره‌الاولیا* است، دیده نمی‌شود، باید گفت مناسبات بینامتنیت غیر صریح و بینامتنیت ضمنی درباره آثار عطار صادق نیست و باتوجه به اینکه مشابهت دو کتاب در حکایات مشترک بر هم‌حضور استوار است، وجود مناسبت بینامتنیت صریح در میان آنها قطعی است که بر مبنای کاهش و افزایش لفظ و مضمون حکایات و یا تلفیقی از آنها به دسته‌های جداگانه ای تقسیم می‌شود.

بر اساس این پژوهش روشن می‌شود که مشابهت حکایات با یکدیگر در مضمون است؛ چنان‌که هر دو حکایت مشترک با یکدیگر مضمون مشترکی دارند، اما از آنجا که دو کتاب از نظر طرح اصلی و زبان به‌کارگرفته‌شده بر ساختاری متفاوت استوارند، تفاوت‌های متعددی به اقتضای منثور و منظوم بودنشان، می‌توان در آنها یافت که در تحلیل‌های متن به آنها اشاره شد.

حکایات مشترک *تذکره‌الاولیا* و *منطق‌الطیر* بیشتر دارای مناسبت بینامتنیت صریح افزایشی از نوع افزایش در لفظ و مضمون هستند و این نکته نشان می‌دهد که عطار هنگام به‌کارگیری حکایات مذکور با ایجاد گسترش و افزایش در لفظ و مضمون آنها و قراردادن آنها پس از سخنان عارفانه ای که مضامینی معقول دارند، به افزایش سطح درک مخاطب و محسوس شدن سخنان عارفانه برای او کمک کرده است. این مناسبات سبب تکمیل حکایات می‌شوند؛ چنان‌که در بعضی از حکایات که عطار نام شخصیت اصلی را ذکر نکرده است، با مراجعه به متن *تذکره‌الاولیا* می‌توان نام وی را دریافت. گاه نیز بخشی از حکایت محذوف است و سبب ایجاد ابهام شده است که با مراجعه به حکایت *تذکره‌الاولیا* می‌توان آن حکایت را بهتر درک کرد.

این نکات نشان می‌دهد که مناسبات بینامتنی نقش ویژه ای در رفع ابهام متون از یکدیگر ایفا می‌کنند. همچنین آشکار است که حکایات مشترک بخش اصلی *تذکره‌الاولیا* و *منطق‌الطیر* نمونه‌های ادبی مناسبی هستند که بر اساس آنها می‌توان بینامتنیت صریح را دسته‌بندی‌های جزئی‌تر کرد و بر اساس افزایش و کاهش لفظ یا مضمون و یا تلفیقی از آنها به این دسته‌بندی کلی که با عنوان بینامتنیت صریح مطرح شده است، انسجام

بیشتری داد. همچنین می‌توان مناسبات حکایات مشترک در ملحقات تذکرة الاولیا و منطق الطیر را بررسی کرد و بر مبنای آن به نتایج تازه‌تری در زمینه ارتباط آثار عطار و انتساب ملحقات تذکرة الاولیا به کاتبان پس از عطار دست یافت.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۰)، *ساختار و تأویل متن*، تهران، مرکز.
- اشرف‌زاده، رضا (۱۳۷۳)، *تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری*، تهران، اساطیر.
- روضاتیان، سیده‌مریم (۱۳۹۰)، «خوانش بینامتنی دریافت بهتر از متون عرفانی»، *کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی*، ش ۲۳، ۸۹-۱۱۲.
- ساسانی، فرهاد (۱۳۸۳)، «بینامتنیت، پیشینه و پسینه نقد بینامتنی»، *نقد و هنر*، ش ۵-۶، ۱۷۲-۱۸۵.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۱)، *نقد ادبی*، تهران، میترا.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۹۱)، *تذکرة الاولیا*، تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوار.
- _____ (۱۳۸۹)، *منطق الطیر*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۵۴)، *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری*، تهران، انجمن آثار ملی.
- نامورمطلق، بهمن (۱۳۸۶)، «ترامتنیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها»، *شناخت*، ش ۵۶، ۸۳-۹۸.
- _____ (۱۳۹۰)، *درآمدی بر بینامتنیت نظریه‌ها و کاربردها*، تهران، سخن.